

دی. اس. کامیساروف^۱ خاورشناس روسی، در مقاله‌ای پیرامون محمد حجازی، این دو رمان به ویژه سرشک را نقد و بررسی کرده است. پژوهش کامیساروف در مورد رمان پروانه، گمان و پنداری شتابزده به نظر می‌رسد. در باور او، محمد حجازی، این رمان را به پیروی از امیل زولا نوشته است و شخصیت پروانه در این داستان، همانندی شگفت‌انگیزی به ترز راکوین^۲ دارد. در جای جای آثار حجازی، می‌توان تأثیر اندیشه‌های ناتورالیستی [۱۹] زولا را یافت. اما حتی با مسامحه، دشوار است بپذیریم کتاب اخلاقی و کم‌جاذبه‌ی محمد حجازی، به کتاب غیر اخلاقی و جذاب امیل زولا همانند است و نیز دشوار می‌نماید بین دو شخصیت اصلی این رمان‌ها - پروانه و ترز راکوین - شباهتی بیابیم. قهرمان رمان زولا زنی است نا امید و درمانده که آن هنگام که عاشق می‌شود با معشوق خود پیوندی نزدیک برقرار می‌کند و در کشتن شوهرش به معشوق خویش کمک می‌کند. پس از قتل شوهر، دچار عذاب وجدان و تنفر از خود می‌شود و ادامه‌ی زندگی را دشوار می‌بیند. زن و معشوق تنها راه‌هایی خود از این وضعیت را در خودکشی می‌بینند. اما پروین قهرمان رمان حجازی، شخصیتی کاملاً متفاوت است. عشق ورزیدن پروین به شاعر، فقط به سبب شعر اوست و ارزش‌های معنوی و گرایش زمینی در آن جایی ندارد. اگر چه خودکشی پروین غیر منطقی، غیر قابل درک و احمقانه به نظر می‌رسد، اما به هر روی نشانه‌ی از خودگذشتگی و فداکاری در برابر شاعر است.

سخن کامیساروف درباره‌ی رمان سرشک شایسته و پذیرفتنی است؛ گرچه

1 . D.S. Komisarov.

2 . Therese Raquin.

متأثر از گرایش و باور سیاسی و عقیدتی او نیز هست. کمیساروف بر آن است که مسایل اخلاقی جامعه‌ی امریکا در این رمان بازتاب یافته، شهوت‌انگیزی و خواسته‌های جنسی بر این جامعه چیره شده است. چگونه این امیال، انسان را به سوی نابسامانی روانی و سرانجام جنایت می‌کشاند. او این نکته را یادآور می‌شود که تمام رویدادهای رمان، از انگیزه‌های ناخودآگاه پیروی می‌کند. در «جشن ارواح» که مهمانان با بدن‌های تغییر شکل داده، سرهای بریده، اجساد در تابوت‌ها، کودکانی با میخ‌های فرو رفته در بدن، مار، تمساح، عقرب و موجودات خزنده بر دیوار و سقف سرگرم می‌شوند و فریاد و هیاهو، واهمه و وحشت همه جا را فراگرفته است. کمیساروف تصویری از خواسته‌ها و گرایش‌های تباہ‌کننده‌ی جامعه‌ی غربی به دست می‌دهد و همه‌ی این رویدادها را نمودی از واقعیتی تلخ می‌داند که فیلم‌های وحشتناک و نشریه‌های دلهره‌آور، به آنها اشاره می‌کنند.

حجازی افزون بر این رمان‌ها، چندین مجموعه‌ی مقاله و داستان کوتاه نیز منتشر کرد از جمله: آئینه (۱۳۱۱ ش. و چاپ ششم در ۱۳۳۰ ش.)، اندیشه (۱۳۱۶ ش.)، ساغر (۱۳۳۰ ش.)، آهنگ (۱۳۳۰ ش.) و نسیم (۱۳۴۰ ش.). این آثار، حدود ۲۵۰ قطعه‌ی گوناگون را دربر می‌گیرد. با این که حجازی نویسنده‌ای کوشا و پرکار بود، اما در آثارش گوناگونی دیده نمی‌شود. درونمایه‌ی آثار او عموماً گرداگرد جنبه‌های منفی طبیعت انسان و چگونگی درمان دردهای انسانی با داروی شفابخش نویسنده دور می‌زند. بیشتر شخصیت‌های داستان‌های کوتاه و رمان‌های حجازی، از طبقه‌ی متوسط شهری برگزیده شده و با ورزیدگی و ژرفکاو‌ی در خور توجهی به تصویر درآمده‌اند. اما نویسنده در توصیف

رویدادها و موقعیت‌های داستانی به کژراهه می‌رود و بی‌تجربه و آرمان‌گرا به نظر می‌رسد. در آثار حجازی، عناصر اجتماعی و مادی، به دشواری در حل مشکلات نقشی ایفا می‌کنند. در نزد او، مشکلات بشری از فساد و تباهی اخلاقی سرچشمه می‌گیرد و با ترغیب و تشویقِ خلاقان می‌توان آنها را اصلاح کرد. در این داستان‌های کوتاه، استدلال واقع‌گرایانه و منطقی و تحلیل‌های مربوط به عوامل اجتماعی جایی ندارند. در برابر، خواننده با انبوهی از خیال‌پردازی‌های شاعرانه و پند و اندرزهای اخلاقی خسته‌کننده روبرو می‌شود. همان‌گونه که کمیساروف یادآور می‌شود: «حجازی بحث‌های مجرد و انتزاعی اخلاقی را جایگزین روش واقع‌گرایانه‌ی تحلیل و بررسی مسایل کرده است».

مقاله‌های داستان‌گونه‌ی حجازی از الگویی ثابت پیروی می‌کند: به این ترتیب که معمولاً پس از بیان سخنی آغازین، داستانی ساده طرح‌ریزی و ارائه می‌شود و سپس نتیجه‌گیری نهایی، قطعی و جزمی که باید آن را حقیقتی محض و غیر قابل تردید دانست.

این ویژگی‌ها را می‌توان در مجموعه‌ی اندیشه دید. محمد حجازی این کتاب را به درخواست وزارت معارف برای دانش‌آموزان دبیرستانی نوشت. در داستان کوتاه «مجمع زندانیان» از این مجموعه، بیش از یک سوم داستان، به مشاهده‌های نویسنده از وضعیت ناپسند زندان و وحشت و هراس حاکم بر بندهای زندان مربوط است. سپس مطالبی در باره‌ی جایگاه امنیت و نگاهبانی از جامعه بیان شده و سرانجام کتاب با این سخن تلخ و گزنده پایان می‌پذیرد که این انسان‌های بی‌گناه و رنج‌دیده، قربانی قانون شده‌اند. نویسنده در پی آن است به

دیدار دوست زندانی خود برود و می‌اندیشد که او از تنهایی سخت رنج می‌کشد. اما هنگامی که به زندان راه می‌یابد، با شگفتی می‌بیند در بین زندانیان، برابری، برادری و دوستی حقیقی برپاست و هنگامی که از زندان گام به بیرون می‌گذارد دنیای بیرون را زندانی بزرگ می‌بیند و در شگفت است که چرا انسان‌ها به یکدیگر عشق نمی‌ورزند و به یاری یکدیگر نمی‌شتابند.

در داستان «پند روستا»، چند دوست به گردش می‌روند و با کشاورز کهنسالی که لباس‌های فرسوده و کهنه پوشیده روبرو می‌شوند و او را به باد تمسخر می‌گیرند. پیرمرد به آنها می‌گوید او مردی است ثروتمند و زمین‌های پهناور با درآمدی فراوان دارد و آنها را به ملک خود دعوت کرد. ناگهان برخورد جوانان با مرد سالخورده‌ی روستایی دگرگون می‌شود و با احترام از پیرمرد می‌خواهند که با آنان غذا بخورد. پس از غذا، پیرمرد می‌گوید که مرد فقیری بیش نیست، اما به آنان پند و اندرز می‌دهد: باید به همه‌ی انسان‌ها احترام گذاشت و با همه مهربان و خوش رفتار بود.

درونمایه‌ی داستان «صحرائشینان» ستیز دیرپای بین دو قبیله است. پس از سال‌ها نزاع و خونریزی، مرد خردمندی از بین آنان راه حلی می‌یابد. او به دروغ خود را فرستاده‌ی یک قبیله به نزد قبیله‌ی دیگر معرفی می‌کند، با خود هدایایی می‌برد و از گذشته‌ها پوزش می‌طلبد و پیمان صلح و دوستی می‌بندد. آنان، هدایای مرد را با شادمانی و خوشنودی می‌پذیرند و بدین ترتیب دشمنی دیرینه‌ی دو قبیله پایان می‌یابد. حجازی در این داستان چنین نتیجه می‌گیرد که لبخند، پلی است میان دوستی و دشمنی. خوشبختی و بدبختی انسان‌ها می‌تواند به یک واژه که یک خردمند یا فردی نادان بر زبان می‌آورد وابسته باشد.

داستانِ دیگر حجازی، «آسانی» در توصیف فقر و محرومیت است. فقر، انسان را در راه جستجوی شادی و خوشبختی از مال اندوزی و ثروت‌مداری بی‌نیاز می‌کند. پس چرا باید از چنین آموزگاری شکوه کرد؟ در «داستان نیاکان»، از مهماندوستی و میهن پرستی ایرانیان ستایش می‌شود «دادبخشی» و «حافظه»، درباره‌ی کمک و یاری رساندن به هموعان، به ویژه نیازمندان است. دیگر داستان‌های مجموعه‌ی اندیشه نیز کم و بیش بر پایه‌ی این درونمایه‌هاست.

سه مجموعه‌ی آثار حجازی، یعنی ساغر، آهنگ و نسیم دربرگیرنده‌ی داستان‌ها، مقاله‌های کوتاه و قطعه‌های ادبی است و درونمایه‌ی آنها عمدتاً عشق و نتیجه‌گیری‌های اخلاقی است. در مجموعه‌ی بزرگ آبینه نیز می‌توان داستان‌های کوتاه دیگری یافت. در این مجموعه، این داستان‌ها در خور توجه‌تر است: «شیرین کلا»، «شاعر بلژیکی»، «فاتح رومی»، «مناجات»، «اندوخته سفر» و «مهتاب و نقاش».

حجازی افزون بر رمان، مقاله و داستان کوتاه، تعدادی ترجمه نیز منتشر کرده است مانند: تعبیر خواب نوشته‌ی زیگموند فروید^۱، رشد شخصیت نوشته‌ی هلن شاکتر^۲، در جستجوی شادمانی نوشته آر. مک آیور^۳، سلامت روح نوشته‌ی هری و بونرو اوراستریت^۴، حکمت ادیان نوشته‌ی ژروف گتر^۵ و عیش پیری

1 . *The Interpretation of Dreams*, Sigmund Freud.

2 . *How Personalities Grow*, Helen Schacter.

3 . *The Pursuit of Happiness*, R. Maclver.

4 . *The Mind Alive*, Harry and Bonaro Oversterrt.

5 . *The Wisdom of Living Religions*, Joseph Gaer.

و راز دومی نوشته‌ی سیسرون^۱. همه‌ی این ترجمه‌ها به صورت ترجمه‌ی آزاد به فارسی برگردان شده‌اند. مترجم، در بسیاری از موارد، فصلی را حذف کرده و یا مضامین و نام‌های خاص داستان را تغییر داده است، با این هدف که هر چه بیشتر روح زبان فارسی را در ترجمه‌ها بدمد.

آثار دیگر محمد حجازی عبارتند از: کمال الملک (زندگی‌نامه)، تلگراف بی سیم، خلاصه تاریخ ایران و چند نمایشنامه برای صحنه‌ی تئاتر از جمله: حافظ، عروس فرنگی، جنگ، حاجی متجدد، مسافرت قم و محمود آقا را وکیل کنید. واپسین نمایشنامه از این مجموعه در سال ۱۳۲۸ ش. در یکی از تئاترهای تهران به روی صحنه رفت و با استقبال بسیاری روبرو شد. این نمایشنامه از نظر فنی، عیب‌های بسیاری داشت، چرا که نویسنده درباره‌ی شخصیت‌های نمایشنامه، حرکت‌های آنها، لباس، صحنه‌پردازی و دیگر مقدمات ضروری، توضیحی به دست نداده بود. اما از نظر موضوع، این نمایشنامه از بهترین آثار حجازی است. وی در این نمایشنامه، فساد دستگاه اداری، رشوه‌خواری، اختلاس و کوشش‌های افراد فاسدی را که در پی آنند به مجلس راه یابند آشکار می‌کند. او با شجاعت نشان می‌دهد که چگونه سیاستمداران از جایگاه نمایندگی مجلس در راستای منافع مادی خود سوء استفاده می‌کنند و مجلس را به ابزار دست یافتن به هدف‌های سیاسی خود تبدیل کرده‌اند.

دی. اس. کمیساروف در بحثی پیرامون نمایشنامه‌ی محمود آقا را وکیل کنید بین این اثر و داستان کوتاه پر آوازه‌ی حاجی آقا نوشته‌ی صادق هدایت، مقایسه‌ی در خور توجهی انجام می‌دهد. در دیدگاه او، تفاوت اساسی بین این

1. *De Amicitia and De Senectute*, Cicero.

دو، در نوع شرارت و پلیدی است که دو اثر به نمایش می‌گذارند. صادق هدایت در حاجی آقا، از ماهیت واپس‌گرایی طبقه‌ای در حال فروپاشی انتقاد می‌کند که با تمام توان خود می‌کوشد در برابر جنبش آزادی‌خواهانه‌ی در حال گسترش سده‌ی پدید آورد. در برابر حاجی آقا، یک جوان آرمان‌گرا قرار دارد. اما کمیساروف بر آن است که در نمایشنامه‌ی محمود آقا را وکیل کنید، با تصویری متفاوت روبرو می‌شویم. در این اثر، حجازی فقط عده‌ای افراد شرور و تبه‌کار را نشان می‌دهد که می‌کوشند برای هدف‌های خودخواهانه و فرصت‌طلبانه‌ی خود، نماینده‌ی مجلس شوند؛ اما به ویژگی ملی‌ستیز و دشمنی آنان در برابر مردم اشاره‌ای نمی‌شود. بنابر این محمد حجازی بر خلاف صادق هدایت به یک موضوع شرارت‌آمیز و تبه‌کارانه‌ی اجتماعی نمی‌پردازد، بلکه در باور او اگر افراد فاسد و ناپاک از اجتماع بیرون روند و میدان عمل برای حکومت گسترانده شود، بسنده می‌کند. کمیساروف این چنین نتیجه می‌گیرد که این نمایشنامه‌ی حجازی، تنها، بازتابنده‌ی کوشش‌های گروه‌های سیاسی رقیب برای در دست گرفتن قدرت است و نویسنده از آنانی که زمام امور کشور را در دست دارند پشتیبانی می‌کند.

هنری دی. جی. لاو^۱، محمد حجازی را با استیل^۲ و ادیسون برابر می‌داند. شاید این همانندی از جهتی درست بنماید، چرا که این دو نویسنده‌ی انگلیسی نیز سمت‌های دولتی مهمی بر عهده داشتند و آنچه بیان می‌کردند خوشایند

1 . Henry D. G. Law.

2 . Steele.

سیاستمداران حزب ویگ^۱ انگلستان (حزب حاکم در آن زمان) نبود. قهرمانان داستان‌های آنان، از طبقه‌ی متوسط جامعه و درونمایه‌ی اصلی این داستان‌ها، مسایل مربوط به زندگی در جامعه‌ای متمدن، از جمله رفتارهای عمومی بود. در آثار حجازی، کم و بیش، این الگو دیده می‌شود. اما شخصیت‌های داستان‌های استیل و ادیسون، از میان محافل قهوه‌خانه‌ای و از میان عامه‌ی مردم که به زبان محاوره‌ای و کوچه و بازار سخن می‌گویند برگزیده می‌شد. این دسته از نویسندگان در نوشتن کامیاب بودند، زیرا آثارشان بازتاب روح حاکم بر زمان بود و از زندگی جدید و متمدن شهری سخن می‌گفتند. اما در آثار حجازی، وضعیت به گونه‌ی دیگری است. بر پایه‌ی گفته‌ی هنری دی. جی. لاو «حجازی برای طبقه‌های تحصیل کرده‌ی جامعه می‌نوشت و اگر هم از زندگی توده‌های مردم سخن می‌گفت، سخن او از دریچه‌ی نگاه یک بیننده‌ی خردمند و دلسوز بود». در مورد ویلیام سارویان^۲، نیز چنین است. «چرا که او برای ثروتمندان در باره‌ی فقیران می‌نوشت»^۳.

به هر حال، سبک و زبان آثار حجازی در ادبیات نوین فارسی جایگاهی در خور توجه دارد. سبک روان، روشن و آهنگین او که برگرفته از آثار کلاسیک غنایی و بر پایه‌ی فلسفه‌ی انسان‌دوستی است، در میان جوانان آن دوره که در پی نویسندگی بودند بسیار تأثیر گذاشت. حجازی در مقاله‌های خود، به ویژه در مجموعه‌ی اندیشه کوشید از سبک گلستان سعدی - البته به شیوه‌ای نو - بهره

1 . Whig.

2 . William Saroyan.

3 . Fast, Howard, *Literature and Reality*, New York, 1950.

گیرد و آن را امروزینه کند؛ اما به رغم این کوشش، سبک حجازی همچنان کهنه، مصنوع و بدون هرگونه شیوه‌های بیانی محاوره‌ای و عامیانه بود که نویسندگانی چون محمد علی جمالزاده و صادق هدایت به کار می‌گرفتند. بهترین آثار محمد حجازی مانند «باباکوهی» (آینه، ص ۳۵۷) در مقایسه با آثار این دو نویسنده، مصنوع و اطناب‌آمیز می‌نماید.

دکتر پرویز ناتل خانلری درباره‌ی داستان‌های کوتاه و قطعه‌های ادبی حجازی چنین می‌نویسد:

اسلوب انشای حجازی در این آثار، اسلوبی است که در اصطلاح، «ادبی» می‌گویند. در آوردن استعاره و مجاز مبالغه می‌کند و اوصاف او مشحون از استعارات معروف و معهود اذهان است که اغلب آنها از اشعار و آثار ادبی قدیم اقتباس شده است. حجازی در عبارت‌پردازی به این طریق قید و تکلفی نشان می‌دهد و اصراری ندارد که اصطلاحات و تعبیرات طبیعی اشخاص را ثبت کند، بلکه آنها را به همین زبان به گفتگو وا می‌دارد [۲۰].

در میان انبوه نویسندگان دوره‌ی نوین ایران، محمد حجازی جایگاهی در خور دارد، زیرا می‌توان او را نماینده‌ی آن دسته از ایرانیان دلسوز و تحصیل کرده‌ای دانست که در تماس با غرب بودند. تقریباً در میان نویسندگان این دوره می‌توان نشانه‌های قرار گرفتن در معرض اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی غرب را دید و این تأکیدی است بر این اصل که هنرمند، آینه‌ی تمام‌نمای جامعه است. در آثار نویسندگان این دوره، نوعی بی‌قراری و ناآرامی دیده می‌شود که ویژگی این دوره است، دوره‌ای که سنت‌های ریشه‌دار سیاسی، اجتماعی و مذهبی یا در حال نابود شدن بودند و یا به شدت تحت تأثیر نهادها و نظریه‌های غربی قرار

گرفته بودند. گاهی این بی‌قراری‌ها و ناآرامی‌ها موجب دگرگونی دریاورها و شیوه‌های برخی از نویسندگان شده است؛ حجازی نمونه‌ی بارز این دسته از نویسندگان است. حجازی، نویسنده‌ای صاحب سبک و نیز اندیشمندی استوار و ثابت قدم نیست، چرا که از بیان اصول مشخص و پایدار ناتوان است. حجازی می‌کوشد زندگی سخت و جانکاه هم‌میهنان خود را به تصویر درآورد، اما پیوند و وابستگی او به حکومت و وقت، بازدارنده‌ی اوست. اگر هم به این شیوه تن در می‌دهد، سرانجام به معلول می‌پردازد و نه علت.

حجازی، ایرانی هنرمند و تحصیل کرده‌ای بود که می‌کوشید به آنچه که سنت ادبی ایرانی است وفادار بماند و سرچشمه‌ی خیال‌پردازی و عبارت‌های شاعرانه‌ای او در این نکته نهفته است. اما این گونه‌گرایی‌ها، سبب ناتوانی حجازی در شیوه‌ی نویسندگی شد، زیرا حجازی نمی‌توانست از شعر کلاسیک فارسی، دریافتی ژرف داشته باشد. رویارویی انفعالی ذهن حساس ایرانی با تمدن غرب را می‌توان در کوشش نه‌چندان کامیاب حجازی در راستای بازآفرینی سبک کلاسیک فارسی، احساس شاعرانه و نیز توصیف پدیده‌ها با الگوی غربی دید. حجازی می‌کوشید نویسنده‌ای ایرانی بر جای ماند و همزمان با بهره‌گرفتن از الگوهای اروپایی، به آفرینش داستان و مقاله بپردازد. ناکامی حجازی از این جا سرچشمه می‌گیرد که به خوبی نتوانست از این دو زمینه بهره‌گیرد. از یک سو نتوانست الگوهای غربی را به طور کامل بپذیرد و از سوی دیگر به درستی از پشتوانه‌ی فرهنگی و ادبی سرزمین خود، ایران، بهره‌نگرفت.

یادداشت‌های مترجمان

- [۱] در باره‌ی این چهار نویسنده به این منابع و مأخذ مراجعه کنید:
- میر عابدینی، حسن، صد سال داستان‌نویسی ایران، همان (جلیلی: ج ۱، صص ۱۲۵-۷۱، مسعود: صص ۷۱-۶۸ و ۶۹؛ دشتی: صص ۱۵۷-۱۵۵، ۱۲۴، ۱۲۰؛ حجازی: صص ۶۹-۷۱، ۶۷).
- سپانلو، محمد علی، نویسندگان پیشرو ایران، همان، صص ۷۷-۷۵.
- [۲] جهانگیر جلیلی، *رمان من هم گریه کرده‌ام* را تحت تأثیر تهران مخوف در انتقاد از زندگی بی‌حاصل جوانان آن دوره نوشت.
- [۳] مرگ ناگهانی که نویسنده به آن اشاره می‌کند، خودکشی جلیلی است.
- [۴] محمد مسعود در این سه رمان توانست طرحی انتقادی از چهره‌ی زندگی تحصیل‌کردگان جامعه را با زبانی بی‌پروا ترسیم کند. داستان‌های مسعود به سبب واقع‌نگری و توجه به مشکلات روزمره‌ی جامعه، جایگاه و ارزش جامعه شناختی دارد.
- [۵] این عبارت‌ها از کتاب *صد سال داستان‌نویسی ایران*، نوشته‌ی حسن میرعابدینی گواهی بر این موضوع است: «مسعود وضعیت جامعه‌ای را گزارش می‌کند که جوانانش زیر فشار استبدادی سهمگین، تنها و ترسان، به بی‌عاری و خودکشی گرایش می‌یابند» (ج ۱، ص ۶۹). محمد مسعود «متأثر از نویسندگان رمانتیک با بینشی سوکنامه‌ای، زندگی بینوایان را با ناتورالیستی چرک و تیره توصیف می‌کند» (همان‌جا) و نیز این عبارت‌های محمد علی سپانلو در نخستین کنگره نویسندگان ایران (ص ۱۵۳): «محمد مسعود به اجتماع بدبین است و انسان را بالذات شریر و فاسد می‌داند. تمام بدبختی‌هایی که برای اشخاص روی می‌دهد حقشان است و جزای بدذاتی آنهاست».
- [۶] داستان‌های علی دشتی تصویر زنده و پویایی از دغدغه‌ها و مشغله‌های ذهنی

روشنفکران وابسته به طبقه‌ی حاکم در آن سال‌هاست، هر چند ساختار داستانی او یکنواخت و خسته‌کننده است.

[۷] به این آثار علی دشتی، این پژوهش‌ها را نیز باید افزود: تصویری از ناصر خسرو (۱۳۶۲) و دمی با خیام (۱۳۴۴).

[۸] این سخن نویسنده شاید دور از انصاف باشد. چرا که خود نویسنده در سطرهای بعدی به نوگرایی‌های علی دشتی در عرصه‌ی پژوهش ادبیات کلاسیک فارسی اشاره می‌کند. [۹] دکتر پرویز ناتل خانلری درباره‌ی علی دشتی معتقد است که او «فقط به یک موضوع پرداخته و آن تصویر روحیات زن... طبقه‌ی ثروتمند جامعه‌ی امروزی است... نظاهر به تجدد و فرنگی‌مآبی، دم زدن از برابری با مردها بی آن که حاضر باشند در وظایف اجتماعی ایشان شرکت کنند، بیکاری و به سبب آن هوسبازی و خودنمایی در محافل خوشگذرانی تهران از صفات خاص چنین زنانی است... نویسنده در شیوه‌ی بیان و وصف حالات و نفسانیات همین نمونه‌ی زن مهارت تام دارد» (ر.ک: ناتل خانلری، پرویز، نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۶۴).

[۱۰] به نقل از: دشتی، علی، جادو، چاپ سوم، کتابفروشی ابن سینا، تهران، ص ۶۸.

[۱۱] در اصل علی دشتی، این کتاب را از متن عربی به فارسی ترجمه کرد. بدین ترتیب که احمد فتحی زعلول پاشا، متن فرانسوی را به نام سرّ تطوّر امم به عربی ترجمه کرد و علی دشتی در ۱۳۰۲ ش. متن عربی را به فارسی برگرداند.

[۱۲] مترجم عربی این کتاب نیز احمد فتحی زعلول پاشاست با نام سرّ تقدم الانگلیز و دشتی در ۱۳۰۲ ش. متن عربی را به فارسی برگرداند.

[۱۳] برای تحلیل ساختاری داستان‌ها نگاه کنید به: بالائی، کریم‌ستف، پیدایش رمان فارسی، همان، صص ۴۱۶-۴۰۵.

[۱۴] برای تحلیل ساختاری پریچهر نگاه کنید به: همان، صص ۴۱۶-۴۱۲.

[۱۵] محمّد علی سپانلو در نویسندگان پیشرو ایران (انتشارات نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۴۸) زیبا را واقع‌گراترین اثر محمّد حجازی می‌داند. حسن میرعابدینی در صد سال داستان‌نویسی ایران (همان، ص ۶۹) بر این اعتقاد است که زیبا «یکی از برجسته‌ترین رمان‌های اجتماعی در توصیف روان‌شناسی اجتماعی دوره‌ی جایگزینی دیوان‌سالاری دولت متمرکز پهلوی به جای حکومت قاجار است».

[۱۶] رک: حجازی، محمد، زیبا، چاپ چهارم، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۴ش. ص ۶۲۱.

[۱۷] همان‌جا.

[۱۸] سخن محمد حجازی چنین است: «اگر حادثه می‌خواهید در رمان پروانه ...»

من اختیار نداشتم و نمی‌بایستی ماجرای دلی را که شاعر به من سپرده به افسانه و سانحه بیامیزم» (رک: حجازی، محمد، پروانه، چاپ هفتم، کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۴۹).

[۱۹] ناتورالیسم: مکتبی ادبی که بر اساس نظریه‌ای فلسفی در اواخر سده‌ی ۱۹ و اوایل

سده‌ی ۲۰ م. نخست در فرانسه و سپس در انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی و امریکا پدید آمد. بر اساس فلسفه‌ی ناتورالیسم، هر چیزی که وجود دارد بخشی از طبیعت است، بنابراین در حوزه‌ی فعالیت علم جای می‌گیرد و به وسیله‌ی علت‌های مادی و طبیعی قابل توصیف و توجیه است.

ناتورالیسم را امیل زولا و طرفدارانش در اواخر سده‌ی ۱۹ م. بینان نهادند و معتقد بودند که هنر و ادبیات باید جنبه‌ی علمی داشته باشد و کوشیدند که «روش تجربی» و «جبر علمی» را در ادبیات رواج دهند و تخیل را به کناری گذاشتند. ویژگی‌های مکتب ناتورالیسم به این ترتیب است: ۱- فرد یا اجتماع بشری دارای هیچ‌گونه سجاای اخلاقی نیست و اگر هم باشد، حاصل اراده‌ی خود او نیست، بلکه زاده‌ی قوانین علمی و عوامل طبیعی است؛ ۲- توجه به ذکر جزئیات، زیرا نویسنده می‌خواهد از این جزئیات برای نتیجه‌گیری به نفع کار علمی خود بهره‌گیری؛ ۳- وضع جسمانی به عنوان اصل پذیرفته شده است و وضع روحی را باید اثر و سایه‌ای از آن به‌شمار آورد؛ ۴- بیشتر مکالمه‌ی اشخاص به همان زبان محاوره آورده می‌شود و دلیل آن وفاداری به طبیعت و واقعیت است؛ ۵- توجه به فقر مردم و قدرت گرفتن طبقه‌ی سرمایه‌دار و تلاش کارگران برای رهایی.

علاوه بر امیل زولا، آلفونس دوده، مویاسان و پیل الکسی، از پیروان مکتب ناتورالیسم هستند.

[۲۰] نائل خانلری، پرویز، نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۶۳.

فصل ۱۰

پس از دوره‌ی رضاشاه

دوره‌ی تجربه‌ی سیاسی (۱۳۴۴-۱۳۲۰ش. / ۱۹۶۵-۱۹۴۱م.)

هجوم آلمان به روسیه در ژوئن ۱۹۴۱م. جایگاه ایران را در نزد متحدین برجسته‌تر کرد. در ماه‌های پس از آن، یادداشت‌های تفاهم‌آمیز بسیاری بین اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، بریتانیا و ایران رد و بدل شد. این کشورها از حکومت ایران می‌خواستند به حضور آلمانی‌ها در ایران پایان دهد و آنان را بیرون کند. سرانجام در ۳ شهریور ۱۳۲۰ش. / ۲۵ اوت ۱۹۴۱م. نیروهای بریتانیایی - روسی، کشور را به اشغال خود درآوردند. در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ش. / ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱م. رضاشاه از سلطنت برکنار شد و پسر او محمد رضا پهلوی بر تخت پادشاهی تکیه زد.

بر تخت سلطنت نشستن حاکم جدید، به ظاهر پیام‌آور حاکمیت دموکراسی بود. آزادی زندانیان سیاسی، آزادی بیان، حذف سانسور دولتی از مطبوعات، از خدمات پستی و انتشارات، نخستین نشانه‌های عصر جدید بود. در نتیجه‌ی عفو

عمومی، بسیاری از عناصر چپ‌گرا و روشنفکران پیشرفت‌گرا که در زمان رضاشاه تحت فشار بودند آزاد شدند. این گام‌های بلند پروازانه که با اصلاحات بنیادین همراه بود، گروه‌های سیاسی را سازمان داد؛ همچنین شماری از دولت‌مردان حرفه‌ای حکومت پیشین که نگران از دست رفتن نفوذ خود بودند، در سازمان‌های جدیدی منصوب شدند. به این ترتیب، به زودی احزاب بسیاری شکل گرفتند و همزمان شمار زیادی روزنامه و نشریه‌ی جدید انتشار یافت. دو سال پس از سرنگونی رضاشاه، حدود ۱۵ حزب و ۱۵۰ روزنامه و نشریه با نگرش سیاسی در تهران پدید آمد. بسیاری از این حزب‌ها و نشریه‌ها، تنها با تحرک و انگیزش سیاسی شکل گرفتند و هیچ زمینه و پیشینه‌ی، برنامه‌ریزی ویژه و یا سازمانی واقعی نداشتند. پشتیبانی هوشمندانه‌ی اعضای هوشیار و زیرک دولت‌مردان پیشین، نیروی شتابنده‌ی پیدایش بهار دموکراتیک حزب‌های سیاسی و نشریه‌ها بود. این دسته از سیاستمداران در بهره‌گرفتن از رسانه‌های متداول تبلیغاتی و فعالیت‌های سیاسی توانا بودند. هدف سیاستمداران این بود که نفوذ و جایگاهی که در زمان رضاشاه از آنان گرفته شده بود بار دیگر به دست آورند. پیروان این افراد، عموماً بازرگانان ثروتمند، زمین‌داران، مقام‌های مذهبی و عناصر واپس‌گرای راست افراطی بودند.

همزمان در میان نیروهای چپ‌گرا، حزب سوسیالیست انقلابی توده، در ۱۳۲۱ ش. / ۱۹۴۲ م. پدید آمد. این حزب به خوبی سازماندهی شده و آموزش دیده بود، با امکانات گسترده‌ی مطبوعاتی، برنامه‌های جامع، تدبیرهای حساب شده و روسیه نیز به طور غیر رسمی از آن حمایت چشمگیری می‌کرد. حزب توده از اندیشه‌های نوین و اصلاحات انقلابی که برای نسل جوان جذاب بود،

پشتیبانی می‌کرد. این نسل جوان هیچ چشم‌اندازی در زمینه‌ی اصلاحات بنیادین اجتماعی و اداری تحت لوای صاحب منصبان حکومت گذشته‌ی رضاشاه که اکنون به عرصه‌ی سیاسی بازگشته بودند، نمی‌دیدند. از این‌رو، عناصر مشتاق سیاسی - دانشجویان دانشگاه‌ها و بسیاری از جوانان و نیز روشنفکران تحصیل کرده در غرب - در شمار نخستین افرادی بودند که به حزب توده پیوستند و نقش مهمی در فعالیت‌های حزب بر عهده داشتند. کامیابی حزب توده در نخستین مراحل شکل‌گیری آن، بر خلاف دیگر سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی آن زمان، به این وابسته بود که حزب توده، حزب شخص و فرد خاصی نبود بلکه حزب اندیشه و باور بود (۱). در سال ۱۳۲۳ ش. / ۱۹۴۴ م.، حزب توده، هشت نماینده در مجلس داشت و در ۱۳۲۵ ش. / ۱۹۴۶ م.، سه وزیر هیأت دولت، پشتیبان این حزب بودند.^۱

زیر بنای روابط ایران با بریتانیا و روسیه پس از اشغال ایران، از سال ۱۳۲۱ ش. / ۱۹۴۲ م. پیمان‌نامه‌ی سه‌گانه بین این کشورها بود. بر پایه‌ی این پیمان، متفقین پذیرفتند نیروهای خود را شش ماه پس از پایان جنگ بین آلمان و متحدانش با نیروهای متفقین، از مناطق تحت اشغال خود در ایران خارج کنند. در این زمان روس‌ها به فعالیت پرداختند و نیروهای خود را در استان‌های شمالی

۱. برای مطالعه بیشتر درباره‌ی حزب توده نگاه کنید به:

Lenczowski, G., *Russia and the West in Iran, 1918-1948* (Ithaca, 1949), pp. 223-35; Lenczowski, G. "the Communist Movement in Iran", M.E.J. (1947), 29-45; Kapeliouk, A., "Tudeh Party in Iran, 1953", summer, *Hamizrah Hehadash* (Vol. IV, no. 4/16, pp. 244-54); Oriental Society of the Hebrew University of Jerusalem, Quarterly; Zabih, S., "Iranian Communism".

کشور مستقر کردند و به این ترتیب دو جمهوری خود مختار در منطقه‌ی آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ ش. / ۱۹۴۵ م. برپا شد. در ۱۳۲۵ ش. / ۱۹۴۶ م. پس از دو سال نبرد و مذاکره با روس‌ها و به کمک میانجی‌گری سازمان ملل، ایران به پیروزی‌هایی دست یافت. حکومت‌های تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در شمال، سرنگون شدند و نیروهای ارتش سرخ، ایران را ترک کردند.

در بهمن ۱۳۲۷ ش. / فوریه ۱۹۴۹ م.، شاه در برابر ترور نافرجامی قرار گرفت، حزب توده غیر قانونی اعلام شد، مؤسسه‌های انتشاراتی تعطیل شد و شماری از رهبران حزب دستگیر شدند. اما این‌گونه گام‌ها، به فعالیت‌های حزب آسیب درخور توجهی نرساند. در برابر، از طریق شبکه‌های مخفیانه‌ی حزب، رهبران آن توانستند نظم و یکپارچگی بیشتری در میان اعضای عادی پدید آورند و به لایه‌های گسترده‌تر تحصیل کرده‌ها راه یابند.

در این زمان، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دگرگونی‌هایی را پدید آورد. در سال ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م.، برای از سر گرفتن قراردادهای نفتی بین شرکت نفت ایران - بریتانیا و دولت ایران، گفتگوهای آغاز شد، اما قرارداد تکمیلی نهایی مورد تصویب مجلس قرار نگرفت. پس از چندین ترور سیاسی، آشوب‌های حزبی و دیگر نابسامانی‌ها که فضای ترس و وحشت را پدید آورد، قانون تک ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت، به اتفاق آرا در ۱۳۳۰ ش. / ۱۹۵۱ م. به تصویب دو مجلس رسید. در ماه بعد، دکتر محمد مصدق توسط اکثریت مطلق مجلس به عنوان نخست وزیر برگزیده شد.

داستان سال‌های توفانی و آشوب‌زده‌ی نخست وزیر دکترا مصدق را -

همراه با تظاهرات سیاسی، راه‌پیمایی‌ها، اعتصاب‌ها، گفتگوهای بیهوده و میانجی‌گری‌ها، فشارهای اقتصادی و رقابت سیاست‌مداران قدرتمند داخلی - هنوز هم نمی‌توان به دقت ارزیابی کرد. دولت مصدق به دست سرهنگ زاهدی و حمایت‌های نظامی امریکا در مرداد ۱۳۳۲ ش. / اوت ۱۹۵۳ م. سرنگون شد، در وضعیتی که هنوز هم پس از سپری شدن سال‌ها، به بررسی و تحقیق جامع نیازمند است. در مهر ۱۳۳۳ ش. / اکتبر ۱۹۵۴ م.، مجلس، قراردادی را بین دولت ایران و کنسرسیوم شرکت بزرگ نفتی در خاورمیانه تصویب کرد. یک سال بعد، ایران به پیمان بغداد پیوست، این پیمان پس از کناره‌گیری عراق در ۱۹۵۸ م. به سازمان «ستتو» تغییر نام داد.

حکومت ایران در سال‌های پسین، پس از سرنگونی دولت دکتر مصدق، گام‌های خشونت‌آمیزی برداشت. این حرکت، تا حدی نظم و ثبات داخلی را بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ ش. / ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ م. برقرار کرد. دو حزب سیاسی «ملیون» و «مردم» که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تشکیل شده بود، در جذب هوادار مردمی با شکست روبرو شدند، چرا که این حزب‌ها توسط افرادی شکل گرفت که هدف نهایی آنان حفظ خواسته‌های حاکمیت بود. در سال‌های دهه‌ی ۳۰ و ۴۰، «جبهه‌ی ملی» دربرگیرنده‌ی گروه‌های سیاسی گوناگون طرفدار دکتر محمد مصدق، مرکز مبارزه‌های سیاسی به‌شمار می‌رفت، اما نبود سازمان‌دهی استوار، اختلاف میان رهبران سیاسی و فقدان خط‌مشی روشن و شفاف، نقش جبهه‌ی ملی را کاهش داده بود.

در سال ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۱ م. پس از انتخاب دکتر علی‌امینی به نخست‌وزیری، شاه هر دو مجلس را منحل کرد و این موضوع موجب شد که

نخست وزیر جدید به فرمان مستقیم شاه حکومت راند. برنامه‌ی اصلی دکتر امینی در زمینه‌ی اصلاحات، تقسیم زمین در سراسر کشور بود. در ۱۳۲۹ ش./ ۱۹۵۰ م.، شاه، هدف خود را از تقسیم زمین‌های سلطنتی اعلام کرد: بر پایه‌ی برآوردها، در حدود ۳ میلیون جریب زمین و ۳۰۰۰ روستا وجود داشت جمعیت کل کشور در آن سال‌ها تقریباً ۲۰ میلیون نفر بود و تخمین زده می‌شد که ۱۲ میلیون نفر از این رقم در ۴۵۰۰۰ روستا زندگی می‌کردند و تنها ۵٪ از روستاییان با سواد بودند. دیگر اصلاحات گسترده‌ی اجتماعی در آخرین برنامه‌های حکومت جای می‌گرفت. مواد اصلی این برنامه به تصویب اکثریت قریب به اتفاق رأی دهندگان در فراندم ۶ بهمن ۱۳۴۲ ش./ ۱۹۶۳ م. قرار گرفت به این ترتیب:

(۱) الغای نظام ارباب و رعیتی بر اساس قانون اصلاحات ارضی؛

(۲) فروش سهام کارخانجات دولتی؛

(۳) ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور؛

(۴) سهام کردن کارگران در سود کارگاه‌های تولیدی و صنعتی؛

(۵) اصلاح قانون انتخابات؛

(۶) ایجاد سپاه دانش، برای اجرای آموزش ملی اجباری.

در گام بعدی، زنان ایرانی در انتخابات ۱۳۴۲ ش./ ۱۹۶۳ م.، از حق رأی برخوردار شدند. در نتیجه، شش زن سرشناس به مجلس شورای ملی و دو زن به مجلس سنا راه یافتند.

به این نکته باید اشاره کرد که در ایران دو دسته از یکدیگر قابل تمیز بودند، یک گروه اقلیت با سواد و دیگری اکثریت بی سواد که بر روی خط فقر می‌زیستند.

گروه دوم نمی‌توانستند این انتظار را داشته باشند که از جایگاه مؤثرتری در رویدادهای جامعه برخوردار باشند، چرا که افق فکری این طبقه صرفاً به گذران زندگی و رضایت‌مندی در دست یافتن به نیازهای ضروری محدود بود. اما اقلیت باسواد جامعه، تحصیل‌کردگان خارج از کشور را دربرمی‌گرفت که با بسیاری از الگوهای سنتی جامعه مخالف بودند و برای آینده‌ی کشور، عناصر پویا و نویدبخشی پدید آوردند، هر چند که فرایند این دگرگونی شکل ناپایدار و نامعلومی به خود گرفت.

در دهه‌ی ۴۰، برنامه‌های اصلاحی پهلوی دوم در هرکوی و برزنی اعلام شد، به گونه‌ای که گویا به آسانی می‌شد نابسامانی و تباهی‌های بسیار گسترده‌ای که ایران را از دیر باز ناتوان کرده بود به فراموشی سپرد. بی‌گمان عصر مشکلات واقعی، که تلاش و از خود گذشتگی بیشتری را مطالبه می‌کرد، آغاز شده بود. اما انعطاف‌پذیری و دست یافتن به زندگی بهتر در میان این ملت کهنسال به این نکته تأکید داشت که اصلاحات پهلوی دوم، می‌توانست نگاه به آینده‌ای همراه با رفاه و آزادی بیشتر را به ارمغان آورد و حکومت مشروطیت می‌توانست با روی آوردن به این هدف‌ها، تحقق یابد. اگر به ایرانیان روشنفکر توانمند، فرصت و مجال مناسبی داده می‌شد، آینده‌ی خوشایند حاصل می‌شد.

یادداشت‌های مترجمان

[۱] احسان طبری، از اعضای سابق حزب منحل شده‌ی توده در کتاب *گذراهمه*، به بافتِ تشکیلاتی حزب توده اشاره کرده و کژتابی‌ها و کژراهی‌های این حزب را بررسی کرده است.

فصل ۱۱

نویسندگان پس از جنگ جهانی دوم

معماری‌های امروز هم با همه‌ی وسایل مثل این است که ذوق و سلیقه‌شان پریده و چیزهایی که می‌سازند نه تنها به شیوه‌ی ایرانی نیست بلکه اروپایی هم نمی‌باشد و هر تکه از بنا یک حکم می‌کند. مثلاً ستون به طرز یونانی، طاق، ایرانی و پنجره تقلید شیوه‌ی انگلیسی است؛ به طوری که همه‌ی آنها می‌خواهند از یکدیگر جدا بشوند و آدم می‌خواهد عمارت را بغل بزند تا هر تکه آن جداگانه فرار نکند [۱].

توصیف صادق هدایت از معماری امروزی ایران، در مورد ادبیات پس از جنگ جهانی دوم نیز درست می‌نماید. در ادبیات این دوره، در کنار آثار اصیل، کوشش برای بازشناختن گرایش‌های جدید ادبی و نیز پیروی از الگوهای کم ارزش غربی دیده می‌شود. بازتاب دگرگونی‌های شتابنده‌ی سیاسی، اجتماعی و اخلاقی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ را در ادبیات آشفته، سرگردان و به نادرستی شکل یافته‌ی این دوره می‌توان دید؛ در صفحه‌های پسین به این موضوع خواهیم پرداخت و نیز چشم‌اندازی کلی درباره‌ی دگرگونی‌های سیاسی مهم، پس از برکنار

شدن رضاشاه از سلطنت به دست خواهیم داد. باید به این نکته تأکید کرد که بیداری سیاسی به ویژه در کشوری مانند ایران که مردم آن بینش سیاسی دارند، از نوشکوفایی ادبی جدا نیست. بنابراین بیشتر آثار اصیل پس از جنگ جهانی دوم، زمانی پدید آمدند که احساس آزادی و امید به آینده، در مردم ایران موج می‌زند. تاریخ ادبیات در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، بارها چنین مراحل را پشت سر گذرانده، به گونه‌ای که تأثیر آن در شکوفایی ادبیات این دوره آشکار است. از سوی دیگر، دوره‌های سرکوب و اختناق سیاسی در ایران چشمگیر است و هیچ کس نمی‌توانسته صادقانه از جایگاه انسانی و مشکلات اجتماعی ایران سخن بگوید. گویا بر ایران سکوت و آرامش حکمفرما بود و آثار ادبی، کم ارزش می‌نمود و نویسندگان توانا، خوش ذوق و با استعداد نیز موقتاً خاموش بوده‌اند.

پس از جنگ جهانی دوم، بیشتر نویسندگان جوان به داستان کوتاه روی آوردند و شماری از بهترین آثار ادب فارسی سال‌های اخیر پدید آمد. داستان کوتاه، گونه‌ی جدیدی نیست، بلکه در مفهوم گسترده‌ی آن، به احتمال، کهن‌ترین شکل داستان‌سرایی در ایران به‌شمار می‌آید. برای آن که جنبش ادبی نوین آغاز شود به نویسنده‌ای چون محمد علی جمالزاده نیاز بود تا نشان دهد شکل داستان‌پردازی عامیانه و اساساً شفاهی - درباره‌ی رویدادها، شور و شوق‌ها و جنبه‌های طنزآمیز زندگی مردم عادی - می‌تواند در زبان مردم، به صورت آثار ادبی ارزشمندی درآید. بهترین داستان‌های نوین فارسی درباره‌ی مردم عادی، با زبان خود مردم و بر پایه‌ی گوناگونی مکان‌هایی که هر شخص می‌توانست تجربه کند، نوشته شده است. زبان این داستان‌ها، جذابیت و دلنشینی را که ویژگی سروده‌های بزرگ کلاسیک ایران است به زبان فارسی بازگردانده است. این

ویژگی، توانایی شگفت‌انگیز و درخشان زبان فارسی برای به تصویر درآوردن اندیشه و احساس در چارچوب چند واژه و یا تصویر قوی است.

محمد علی جمالزاده

سید محمد علی جمالزاده از جایگاهی ویژه در ادب معاصر فارسی بهره‌مند است. او از پیشگامان ادبیات نوین فارسی بود، نقشی در خور توجه در نوزایی ادب فارسی داشت و نخستین نویسنده‌ای است که شگردهای داستان کوتاه‌نویسی به سبک اروپایی را به کار گرفت. جمالزاده در برشی از تاریخ ایران، تنها نویسنده‌ی ایرانی است که بیشتر آثار خود را در خارج از ایران آفرید. اما در خور توجه است که در آثار او پیش از هر نویسنده‌ی ساکن ایران، رنگ و بوی زندگی، روحیه و فضای ایران احساس می‌شود. او ۱۲ سال پیش نداشت که ایران را ترک کرد، اما آموزش و تعلیم و تربیت و فضای دوران کودکی بر او تأثیری ماندگار و پایدار داشت.

پدر محمد علی جمالزاده، سید جمال الدین اصفهانی، یکی از واعظان آگاه و روشنفکر مشروطیت بود. سخنرانی‌های روشنگرانه‌ی او که هنوز در یادها مانده است، شمار بسیاری را در سراسر ایران، پشتیبان او کرد. تأثیر این سخنرانی‌ها افزون بر هجوم پرشور و بی‌محابای او بر استبداد، به سبب زبان ساده و عامیانه‌ی او نیز بود. پیروان سید جمال الدین، روزنامه‌ای به نام الجمال منتشر می‌کردند و سخنرانی‌ها و موعظه‌های او را در آن به چاپ می‌رساندند [۲]. سرانجام سید جمال الدین اصفهانی [۳] را که در نهضت مشروطیت، با ایمان و شجاعت برای مردم مبارزه کرده بود به زندان افکندند

و مسموم کردند [۴]. حسن تقی‌زاده، سید جمال‌الدین را یکی از بانیان اصلی آزادی سیاسی ایران می‌دانست.

محمد علی جمالزاده در سال‌های واپسین سده‌ی گذشته در اصفهان به دنیا آمد و آموزش متوسطه را در ۱۲۸۷ش. / ۱۹۰۸م. در مدرسه‌ی کاتولیک آنتورا در نزدیکی بیروت که توسط کشیش‌های لازاریست اداره می‌شد آغاز کرد. در این مدرسه، نخستین نشانه‌های ذوق و استعداد ادبی جمالزاده آشکار شد. جمالزاده در روزنامه‌ی مدرسه که به همت او و یکی از همکلاسی‌هایش منتشر می‌شد، اشعار گوناگون سروده‌ی خود، از جمله شعر برف را به زبان فرانسه، به چاپ رساند. جمالزاده در پاسخ به این پرسش که «می‌خواهید به مانند چه کسی بشوید؟» نوشت «می‌خواهم همانند ولتر شوم، فردی که قاعدتاً نمی‌باید قهرمان مورد علاقه‌ی پسر بچه‌ای باشد که در مدرسه‌ای کاتولیک درس خوانده است. این‌گزینش، آن‌طور که جمالزاده بعدها گفت به این سبب نبود که آگاهی زیادی در باره‌ی ولتر داشت، بلکه علاقه‌ی او به ولتر از این جا سرچشمه می‌گرفت که مجله‌ای فرانسوی، پدرش (سید جمال‌الدین اصفهانی) را «ولتر ایران» نامیده بود.

جمالزاده پس از ترک لبنان و توقف کوتاهی در مصر، به فرانسه رفت (۱۲۸۹ش. / ۱۹۱۰م.). از فرانسه به سوئیس رفت و در دانشگاه‌های لوزان و سپس دیژون^۱ [۵]، به تحصیل رشته‌ی حقوق پرداخت و گواهی تحصیلی خود را در دیژون گرفت. پس از درگذشت پدر، دیگر از ایران هیچ پولی به او نمی‌رسید و زندگی را در فقر و تنگدستی می‌گذراند. فقط کمک دوستان

1 . Dijon.

و دستمزد گاه و بی گاه از تدریس، او را از گرسنگی نجات می داد.

محمد علی جمالزاده در سال های جنگ نخست جهانی، در برلین به گروهی از میهن پرستان ایرانی پیوست که به مبارزه ی سیاسی و فرهنگی در برابر نفوذ و دخالت بیگانگان در ایران می پرداختند. نخستین مأموریت جمالزاده نشر روزنامه ای در بغداد (۱۲۹۴ ش. / ۱۹۱۵ م.) و فعالیت های مخاطره آمیز در میان قبیله های ساکن در نزدیک مرز ایران و عراق بود. بخش نخست مأموریت وی، با تأسیس روزنامه ی دستاخیز به سردبیری ابراهیم پورداوود (استاد ممتاز پیشین دانشگاه تهران) با کامیابی به انجام رسید؛ اما بخش دوم مأموریت جمالزاده، به رغم ماندگاری ۱۶ ماهه ی وی در مناطق شمال غربی ایران و کوشش دوستان وی برای جلب نظر طایفه ها و قبیله ها، چندان کامیابی به همراه نداشت. سرانجام با نزدیک شدن نیروهای روسی، همگی به کشورهای همسایه گریختند.

جمالزاده در بازگشت به برلین در ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶ م. دریافت که دوستانش سرگرم انتشار روزنامه ی کاوه هستند. نخستین همکاری وی با این روزنامه، نوشتن مقاله ای با نام «وقتی ملتی به اسارت تن در می دهد [۶]» بود که ترجمه آن نیز در برخی از نشریه های آلمانی آن زمان منتشر شد. در همین زمان بود که جمالزاده نخستین کتاب خود را با نام گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران (۱۲۹۵-۶ ش. / ۱۹۱۶-۷ م.) منتشر کرد. مضامین این کتاب عبارت بودند از: جغرافیای طبیعی ایران، بازرگانی ایران در گذشته و زمان نگارش کتاب، آداب و رسوم ایران، حمل و نقل، معادن، هنرها و صنایع، اصلاحات، مسایل اقتصادی، واحدها و مقیاس ها، پست و تلگراف، زندگی در پایتخت و دیگر آگاهی های سودمند. به سبب واقع گرایانه بودن این کتاب، نشریه ی انجمن

سلطنتی آسیایی^۱ چنین است:

این کتاب منقح و نفیس با بیش از ۲۰۰ صفحه در قطع رحلی، نمونه‌ی خوبی از کتاب‌های مفیدی است که در طول ۱۵ سال پر آشوب و نابسامان ایران نوشته شده است. این اثر بدون تأملات فلسفی و خیال‌پردازی‌های صوفیانه است.

این کتاب به آلمانی نیز ترجمه شده است.

کتاب دوم جمالزاده به نام تاریخ روابط ایران و روس که پی در پی در روزنامه‌ی کاوه منتشر می‌شد، با تعطیلی این نشریه به پایان رسید. همزمان ملی‌گرایان ایرانی ساکن برلین، او را در سال ۱۲۹۶ ش. / ۱۹۱۷ م. به عنوان نماینده‌ی خود به کنگره‌ی جهانی سوسیالیست‌ها در استکهلم فرستادند. جمالزاده در پیامی به کنگره و چندین مقاله در روزنامه، به شدت از سیاست‌های روس و بریتانیا در ایران انتقاد کرد و دخالت آنان را در امور داخلی ایران محکوم کرد.

زندگی جمالزاده به عنوان داستان‌نویس با کتاب فارسی شکر است آغاز شد. این نخستین داستان کوتاه نوین ایرانی، با استقبال زیادی روبرو شد. این داستان همراه با پنج داستان کوتاه دیگر، بعدها در مجموعه‌ی یکی بود یکی نبود (۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۱ م.) منتشر شد. این کتاب افزون بر این که شالوده‌ی نثر جدید فارسی را پی افکند و سیر حرکت نسل کنونی نویسندگان ایران را نشان داد، جمالزاده را به عنوان چهره‌ای ادبی مطرح کرد. یکی بود یکی نبود، توانایی و استعداد شگفت‌انگیز این نویسنده‌ی جوان و نیز کوشش موشکافانه و شیفتگی

1 . Journal of the Royal Asiatic Society, January 1921.

او در راه آفرینش یک شاهکار نشان می‌دهد. ارزش این اثر را می‌توان از گفته‌های خود جمالزاده دریافت:

سواد کم بود و به زور و زجر فارسی را می‌نوشتم. وقتی در صفر سن از ایران بیرون آمده بودم، در مدارس ایران فارسی را درست تدریس نمی‌کردند و فارسی من خیلی ضعیف بود ولی چون عشق داشتم خیلی می‌خواندم و مشق می‌کردم و کم‌کم قلمم به راه افتاده بود و اساساً شوقی به چیز نوشتن داشتم که دامنه‌اش تا به امروز کشیده شده است. مقصود این است که بدون مقدمات و بدون استاد و بدون درس، فارسی را کاملاً نزد خودم و با وسایل معمولی یاد گرفتم و هنوز هم روز و شب به همین کار مشغولم. هر کتاب و مقاله‌ای که به زبان فارسی می‌خوانم، مداد به دست، یادداشت برمی‌دارم؛ اصطلاحات و تعبیرات و حتی از لغات و کلمات، یادداشت‌ها برمی‌دارم و اغلب آنها را مرور می‌کنم.^۱

پس از آن که مجله کاوه، به سبب مشکلات اقتصادی تعطیل شد، جمالزاده در سفارت ایران در برلین به کار پرداخت. او چند سال در سفارت، مسئول امور رفاهی دانشجویان ایرانی بود که به هزینه‌ی دولت برای تحصیل به آلمان اعزام می‌شدند. در این سال‌ها، افزون بر همکاری با نشریه‌ی دانشجویی به نام فرنگستان با چند تن از دوستان خود، مجله‌ی علم و هنر را که خود سردبیر آن بود، منتشر می‌کند. به رغم عمر نسبتاً کوتاه علم و هنر، شماری از نخستین داستان‌های کوتاه جمالزاده برای بار نخست در آن منتشر شد.

مرحله‌ی پسین و طولانی زندگی جمالزاده، سال‌های ماندگاری در سوئیس

۱. نگاه کنید به: اتوبیوگرافی نویسنده در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، شماره‌ی ۳،

بود. او در سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. در اداره‌ی بین‌المللی کار در ژنو، به کار مشغول شد و حدود ۲۵ سال تا زمان بازنشستگی به کار خود ادامه داد. او به سبب انجام وظایف خود در این اداره، بارها به ایران سفر کرد و در واپسین دیدار از ایران، نخست‌وزیر وقت به او پیشنهاد کرد در سرزمین خود بماند و وزارت کار را بپذیرد. اما جمالزاده این پیشنهاد را با کمال ادب رد کرد. جمالزاده، سال‌ها در دانشگاه ژنو به تدریس زبان فارسی پرداخت. او در ژنو زندگی آرامی داشت و زمان را با مطالعه و نگارش آثار ادبی می‌گذراند.

محمد علی جمالزاده پس از کامیابی یکی بود یکی نبود در ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۱ م. به مدت ۲۰ سال از فعالیت‌های ادبی دست کشید (همزمان با دوران حکومت رضاشاه). سکوت او فقط به سبب مخالفت سیاسی حکومت پهلوی اول با نویسندگان منتقد و خلاق نبود. در حقیقت انتشار یکی بود یکی نبود در میان خوانندگان ایرانی بحث‌ها و انتقادهای گسترده‌ای را برانگیخت. بر خلاف جوانان روشنفکر و عناصر پیشرفت‌خواه که این کتاب را نتیجه‌ی نبوغ و استعداد ادبی نویسنده می‌دانستند، محافل واپس‌گرا و افراد به دور از شمّ ادبی، آن را به مثابه‌ی اهانتی ناسزاگونه به غرور ملی سرزنش می‌کردند. سردبیر روزنامه‌ای که یکی از داستان‌های کتاب را منتشر کرده بود علناً توسط افراد واپس‌گرا محکوم شد و به تبعید و پیگرد قانونی تهدید شد. وضعیت سیاسی آن زمان نیز برای این نوع اندیشه‌ها مساعد نبود و کوشش درخشان و تابناک جمالزاده برای نوشکوفایی نثر فارسی چندان پشتیبانی نداشت. هیاهویی که در برابر این کتاب برپا شد، نویسنده را ناامید کرد و تا مدتی دیگر نتوانست چیزی بنویسد. افزون بر این، همان‌گونه که خود اشاره می‌کند، در این دوره، روح و جسم خود را به